

# شاه نعتنامه

۱۲۲

انعت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین مبشر و مسرورند جامع مراتب  
 شریعت و طریقت و مجاهد و ریاضت بقانون شریعت مطهره مصطفویه و طریقه  
 متوره مرتضویه عبادت و مجاهدت دارند و دقیقه از دقایق واجبات و  
 مستحبات را فریفتند و سلسله علیته معرفتیه بام التلاسل معروفه  
 باوصاف شیع خاصه اثنی عشر موصوفند چنانکه جناب مظفر علی شاه  
 در بحر الاسرار بیان فرموده

پس سلطان رضا شاه مکن	رهنمای جمله ارباب یقین
گوشه معرفت تسلیم نفس	پس از او بگرفت تعلیم نفس
شاه معروف از امام ذوقنون	همچو شطی کا ایدان زود پائون
گشا امام و پیشوای قافلہ	از دمشق جاری شد بسلسله
سلسله معرفت بانه مقام	آمد ام التلاسل خوش بنا

این سلسله را کونی مخصوص بنیت کبیرا حب الله مینامند و کاسب را حبیب الله  
 مینوایند از گدایان دارند و بجز وقت ضرورت قدم در طریق سنوالت نمیکند  
 بر طبیعتشان بسط غالب و سرور در قلب بندگان خدا را طالبند مدار طریقتشان  
 نیک کرد و ام و فکر تمام بودن و راه صدق و صفا و متابعت شریعت غرأ و طریقت  
 بیضا و مخالف نفس و هوا و موافقت اخوان صفا و خلوت و اینها پیمودن است  
 محبت را جاذب و از عداوتها رید و در تصفیه قلب و ترکیه نفس و تجلیه روح و  
 تخلیه باطن کوشیدن و کینوت و فقر و فنا و تسلیم و رضا و مهر و وفا پویشیدن  
 غربت و وطن و خلوت در انجمن دارند و در دنیا بی جمعها یکدیگر نشسته آینه  
 بر سیدرسم نیاز در میان جمع بحضور شیخ گذارند و بنبر و فکر و مراقبه و مقالات  
 اولیای شریف و دارند العزیز انجناب نبود و هفت سال زندگانی نمود  
 چنانچه خود فرموده

نود و هفت سال همی خوش بند را داد حتی پاپند که

و فان انجناب ندهشت صدوسی و چهار همی بعضی برآند که اهل ما همان  
 انجناب را شهید کردند علی الله مقامه و دفع فی الخلد علامه

# مشاهیر نعتیہ

۱۲۳

آزان بزرگوارنا لپفا بشیبا و قریب صدھزار بیت نظما و نثر ابرصفتہ و تذکرا  
یادگار است دیوان شورانگیز و رسائل حکمت آمیز آنحضرت بعضی در ماهان  
در منار فیض آثار موجود است اکنون منار کبریا و مطاف کافہ انامران  
خواص و عوام ہر کس بھرمطلب بزیارت آید و بران درگاہ جہہ سایدک مطلب  
شرعیہ اش بر حسب مرام قرین اباحت و ایجاب است  
در این عہد غیر روز مہد عمارات دلگشا و بیابان روح افزا ساختند  
و بناہای ملوکانہ طرح انداختند بفقہ سنوۃ احمد شاہی و دار الحفظ  
شاہ عباسی و صحن سیدنا ہندی و صحن ہر داماد و صحن محمد شاہی  
و دار الحفظ و صحن ناصر الدین شاہی امروز شد افزای سبع طبقات و مانند  
مشاہد مقدسہ ائمہ اطہار مشہور آفاق است ہر سال جناب جلالتہ آری کبیر <sup>الملك</sup>  
بر عمارات عالیہ میافزاید و در ساختن دکانین و خانان و آب انبار کہ از  
لو ازم آن عمارات اہتمام تمام میفرماید و فقہ اسلامیت و بیضاہ  
فاضل بخریاد بیکبیر دولت شاہ بن علاء الدولہ بختی شاہ غازی سمرقند  
در تذکرہ خود شاہ ولید چنین ترجمہ کردہ میفرماید کہ شہدا لغار فہین  
نور الدین نعمت اللہ کتبنا نے در دریای عرفان و گوہرکان مکر فکان بودہ سلطان  
ممالک طریقہ و ستیاح بوادی حقیقتا سند در طریقہ پکانہ بودہ و در اخلاق مرضیہ  
سنوۃ اہل زمانہ کشایش کار جناب سیادت ما بے در کویہ صاف بودہ کہ در  
نواجی بلخ است و ان گوہر اریب مبارک و قد فکاہ رجال اللہ مشہور است کہ  
ستد چہل اربعین در آن منزل مبارک بر آورد و در این باب میفرماید  
ظاهر در کتبنا و باطن در کویہ صافان صافان صافان صافان صافان  
و حضرت ستد با بسیاری از اکابر صحبت داشتہ و تربیت یافتہ اما سر بد شیخ  
الشیوخ لغار فہین ابو عبد اللہ الباقی است و سند خرقہ شیخ مشار الیہ شیخ  
الاسلام احمد الغزالی قدس اللہ سرہ الغریب ہر ستد و شیخ عبد اللہ الباقی  
سر بزرگ و اہل علم باطن و ظاہر بودہ و بدر علم تصوف مصنفات عالی دار  
و فصیلتا و ذالہین حالت تمام است کہ همچون سید نعمت اللہ از اہل تربیت

# شیاه نعمت الله

۱۲۴

اوبرخاسته که بزکان عالم برتقیو و تکمیل سید نعمت الله ولی موقوف اند  
و ما نیک از معنائ سید و غزل درین تذکره بقلم آوریم  
چنان سرسخت و شیدایم که پا از سر نپیدانم دل از دلبری یایم می از غنا  
نپیدانم بروای عقل سرگردان مرا با کار من بگذار که کس سرست و خیرانم  
ز خیر و شر نپیدانم شدم از ساحل صوفیای بوی بجز معنی باز چه خای  
بهر و بر باشد بجز گوهر نپیدانم دل چون بجز عشق چو آتش جان من چون  
عود صبی سوزم روان چون عود و من بجز نپیدانم چو دید که سوبو  
کشم نظر کردم طبر کوشه بجز آید و چشم خود در این منظر نپیدانم زهر  
بازی که میخواهی بخوان از لوح محفوظم که هستم حافظ قرآن ولی دفتر نپیدانم  
بر آمدن و سبب آن چه کفر و چه سلبانی طریق مؤمنان دارم ولی کافر  
نپیدانم بجز با هو و یا من هو چو سید من نمیکویم چه گویم چون که  
و معال کسوی دیگر نپیدانم قل من الواری انما ملکوتی

ایمان شقان ایما شقان ما را ای پاد پیکر است  
ایمان و قان ایمان قان ما را نشان دیگر است  
ای بلبلان ای بلبلان ما را تو ای خوش بود  
زان رو که این گلزار ما از بوستان دیگر است  
این خورشید برین سخن ای یوسف گل پرهن  
ای طوطی شکر شکن ما را از بیان دیگر است  
تا عین عشق دیدم ام قهرش بجان بگردانم  
در اشکارا و نهان ما را ایمان دیگر است  
خونشید بچشید فلک بر آسمان چرخ نش  
مهر مهر عاشقان بر آسمان دیگر است  
اقلیم دل شد ملک جان شهر تن آمد از جهان  
کون و مکان عارفان در امکان دیگر است  
ندد در میانها صوفی و کعبه صومعه

# شاعر و محدث

۱۲۵

ماذا سیر بر سلطنت بر آستان دپکراست

سپند را جانان بود هم در دهم در مان بود

جانم فدای او بود گوازه از جهان دپکراست

و مقامات و حالات سپند مشهور و مذکور است و مشرب و صاف است

بزرگان و صاف گفته اند و از صلب بنارک سپند و خلف صدق و امیر خلیل <sup>الله</sup>

حالا سپند از دهاد رحد و کرمان و دیار هند و فارس بر میسند عزتند و

متمکنند و مهربان و اصحاب سپند در ربع مسکون سپاسند و دوست و

طریقنا و پندیده بزرگان است و مهربان او هر در طریق و خلق بنیکو

میکوشند و معایب اخوان الصفا بقدر الطافه میپوشند

و فاش سپند در شهر نور سنه سبع و عشرين و ثمان مائه بود و بر وفد کبار

شاه رخ سلطان انا و الله بر هانه و بدیش ماهان من اعمال کرمان مدفون

و لنگر و خانقاه او حالا مقصد کابرو فخر است و بقعه دلگشا و بروق

و معمور است و سن مینا و حضرت سپند از هفتاد و پنج سال تجاوز کرده

بود که لیلی حق را دعویا جا بگفت و از این دام غرور و لیلی سرور

تقویل فرموده بمقام سعدا و ابرا و مرتعی گشت و حمد الله علیه

فاصل معاصر و مورخ ماهر و شاعر قاصد و درضا قلچان متخلص به هدایت

این و لیلی بزرگوار زاد و جامع حافظ خویش که بجمع القضاة موسوم است و <sup>حجین</sup>

بنا فرموده میگوید (نعم الله کرمانی) مولانا عبدا الرحمن جای گرفتار

در نجات ذکر کرده وی و شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی و سپند محمد نور

قهنای و جمعی از فضلاء عرفای شیعه را نام برده و صاحب آتشکده

که شعر را جمع کرده به نثری مختصر و یک رباعی از سپند قانع کرده لهذا

شرح خالص چند ان اشعار ندارد اگر چه نامش مشهور است اینک مؤلف این

تذکره جامعه مرقوم مینماید که وهو شاه نور الدین سپند نعم الله بن سپند <sup>الله</sup>

ابن محمد بن عبدا لله بن کمال الدین بن یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن الحسن

محمد بن اسمعیل بن ابی عبدا لله محمد الباقر بن علی بن العابدین بن حکیم

# شاه نعمت الله

۱۲۶

التبطين علي الوصي وفاطمة بنت النبي صلى الله عليه وآله آباء واجداد  
امجادش هم صاحب مقامات عالیه و از اهل مکاشفه و ریاضات و کرامات  
بوده اند و جدش در شهر حلب سکونت گرفته استبد و پنجمین بیست و دوم  
رجب سنه ثلثین و سبعمانه و قبل احد و ثلثین و سبعمانه متولد گردیده است  
پدرش سید عبد الله از عربستان و حلب با بران آمده در کج و مکران دخلت نمودند  
والده سید از شبانکاره فارس بوده و سید در نزد علماء تحصیل کرد  
از پنج سالگی فارغ شد از جبین حاشی ظهور داشته

نوشته اند که تحصیل مقدمات علوم نزد شیخ دکن الدین شیرازی و علم بلاغ  
در نزد شیخ شمس الدین مکی کرده و کلام و الهی و ادب خدمت سید جلال الدین  
خواندگی دیده و علم کلام و اصول نزد قاضی حنظل الدین خوانده مرصاد العباد  
فصوص در آنجا ضابطه کرده

چون بجنبه اولیاء الله و غیبت نمود مسافر بسیار کرد و جمعی زاد پد ناد  
سفر مکه معظمه خدمت شیخ عبد الله یافعی مکی صاحب دوضه الریاحین و  
در التظیم و کتاب نایخ و نشر المحاسن و سید در بیست و چهار سالگی بود  
و هفت سال در آنجا بماند و قطب الدین زازی را نزد و آنجا بید و از مکه  
بمصر رفت سلطان حسین اخلاطی را ملاقات فرمود و با بران آمد و در سرب  
تبریز سید قاسم الا توار را بخدمت وی آوردند و در التفات شد و در سفر  
ما و ذاء الیه چندین شهر سیر توقفت کرد و در کوهستان سمرقند را بچینها  
داشت و در سرمای زمستان فریاد و چیداد را آنجا و هار بر یا ضابطه کرد  
و از کثرت برف راهها مسدود شد چون در بها و صبادان بدان کوهسار  
شدند و بر کف بکراخت سید را در غاری دیدند و متحیر ماندند با امر تیمور  
گورخانه مداصر بود و در کوهستان را و کجی بواسطه بعضی کرامات  
بوده هزار کس بایستاد ظهار را از ادت کردند اما هر سید کلال که مشایخ نشینند  
بد و اینستابذ انداز اینمبفی بر اشفت خدمت امیر تیمور سعایت کرد که سید  
داعیه خروج و سلطنت است او را از این صفحات باید بیرون کرد که فساد پی

# شیخان بغداد

۱۲۷

دهد چون سید مستحضر شد فرمود تا حلوای امیر کلال را بخوریم از خراسان  
برفت نرویم و آخر چنان شد که فرموده بود مع الفصح چون امیر کلال بدو  
امیر بخنان معذانه گفت و امیر تیمور در یکی از مغارات بدیدن سید نشسته  
بعد از صحبت اظهار کرده که شما از ولایت ما بیرون دوید سید بعد از تا مثل  
اظهار کرد بطبرستان که سپر کردم مملکت شما بود پس کجا با بد شد مع الفصح  
سید بیا و ذاء التهر رفت هر چند سید صاحب کتالرتوز و مصبا الازکا  
سیده حبیبه زینبیه که خواند زاده سلطان بخت بنت میر محمد الدین حمزه  
حسینی الهروی بود بعد از دواج سید زاده و انوقت سید شمس  
داشتن جانب کرمان آمد و در کوه کبستان بماند و فرزندی و ذاعطا شد  
سید برهان الدین خلیل الله نام نهاد و در کوه کبستان آبادیها کرد چنگ  
تفتی ز در رفت خا فهاهی در آنجا ساخت و سلطان اسکندر بن عمر شیخ مدینه  
چهار سال منوچهران آنجا را بسید موهبت کرد آرد و در نزدیک و ترک و تازیک  
علا و نظر بخدمت وی آمدند و سر ارادت بر آستانش می نهادند و بسیار  
از فضل و بخدمتش محالسه یافتند شاه شجاع شیرازی نیز با وی صحبت  
داشتند و احمد شاه بهسینی از هند و سنان بواسطه خوابی که دید با او اظهار  
ارادت می کرد از فضلای عهد سید محمود مشهور بشاه داعی الی الله و شیخ ابو  
اسحق میرامی و بسحق اطهر شیرازی و شیخ کمال الدین مجتهدی و شاه قاسم لایق  
که در مرثیه او گفته آئینه مسافر سفری کرد ز ماهان  
و خواجہ ضیاء الدین علی ترک و مولانا شرف الدین علی یزدی و سید حاجی نظام  
الدین احمد شیرازی و جماعتی کثیر از مخلصان و مریدان سید بوده اند و سید  
شرفی جو جانے اگر چه بزرگ نبندید نسبت داشتند با سید نیز اظهار ارادت می کرد  
چنانکه وقتی که جناب سید از کرمان بپرانته یا آمد از راه نذات که مرقد سید  
عزم شهر داشت سید شریف و فضلای شیراز با استقبال رفتند و مقارنت آن  
حال با زانی گرفت هر سید شریف گفت الحمد لله بحسب اطفای منوچهر استغفر  
معنا و کجرا الله علینا ذلک فضل الله یبذل و یری یغفر و بود که در قصه حاجی

# شاه نعلین

۱۲۱

عقبق با برزا اسکنند برین عمر شیخ نماز کند حافظ از زنی سجاده مهر  
 سید شریف را بر طرف دست راست برزا اسکنند و بکنند و سجاده سید  
 نعم الله و ابیجان چپ نگاه میدارد و بر زورک با زار ظاهر شد مردم چنان  
 یازدهام بدست یوس رفتند که بیم آن بود که سید شریف در زور دست و پا  
 خلق هلال شود سید سنا و زاکر فتنه همراه آورد تا داخل قفسه شدند  
 مهر سید شریف دید که حافظ از زنی که از نلامده او است سجاده او را بر  
 دست راست انداخته بنا بر او ایستاد بر چیدمان چکبک شود و سجاده سید  
 بجای آن گذرد حافظ از زنی گفت چرا چنین کردی گفت بکنار که تو حال اولیاء

سید شریف

ندانی

الحاصل سید نورالله نعم الله پس از یکصد و پنجاه سال عمر در ماهان وفات  
 یافت عارف با سرار وجود تاریخ فوت او سلطان شهاب الدین  
 احمد بهمین دگنی که از برهیدان سید بوده است فرستاده گنبد و بارگاه  
 وسیع عالی بر مرقده سید برافراختند عدد رسالات حقایق و معارف آیات  
 سید زیاد از سید صدات مؤلف هشتاد و دو رساله فارسی و عربی او را  
 دیده و الا ان حضرات (انتهی کلام الهدایه)

میرزا محمد مفید سنوفی مورخ بزرگ در ترجمه شاه ولی سبطی داده است  
 در کلام او با اختصار تصریح نموده ملخص آنرا نقل میکنیم  
 میگوید علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان از آن رفیع تر است که کند  
 اندیشه بر معارج آن تواند راه یافت

عالمی گری که و دوه احزاب است ان نور ضمیر کاشف اسرار است

آن صفای بیدان طریقت و دانه های ایوان حقیقت کاشفند موز و علم ادب  
 الاسماء و واقف کنوز و علم نامه من ادنا علما مقننای سادات عرب و عجم  
 بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جنج و ایلاء صاحبان  
 کوی سابقت مهر بود سلاطین زمان و حکام نافذ الضمان میرزا و ادب بر  
 آستان هدایت ایشان داشتند و علمای اعلام و سادات و معارفان با

# شاه نعمت الله

۱۲۹

درگاه کعبه مثلش را قبله حاجات میزدانستند عطاء اقطا و امصار و  
 ارادت و اخلاص بر عبثه علیه و ستایشه آن و الامتعت نهاده نقش  
 ارادت و اخلاص بر الواح خاطر مینگاشتنند و در سنگ مهربان از سر  
 حلقه کرامت و ولایت نظام یافتند صبح و شام با قدم نیاز بملازمین خادمان  
 میشتافتند و بعضی اوقات ردا را لایمان کرمان لوای اقامت مینافزا  
 و پیوسته زبان اهام بیان بنظم اشعار گوید مینبای خنجر دهن و از حقا  
 بیان آن صفا آرای میدان طریق مشهور و در آن کتاب قادات ایات اشعار  
 که شعر بطولع افتاب و کلسلاطین حشمت آیین صفوی نشانت معروف  
 شته از آن در این ابیات اظهار فرموده اند

جنک و آشوب و فتنه بیدار	از میان و بیاد می بینم
هر ز حال میشود دیگر	گو یکی در هزار می بینم
گرد آینه صمیر جهان	گرد و ذنک و غبار می بینم
ظلم و ظلم ظالمان دیار	بجد و بیشمار می بینم
غارت و قتل لشکر بیاد	در میان و کنار می بینم
بیر فرومایگان بی حاصل	عامل و خواندگار می بینم
مذهب دین ضعیف می بایم	مبتدع افغان می بینم
قصه بس غریب می شنوم	غصه در دیار می بینم
سکه نورمند بگردن زد	در هوش که عیار می بینم
دوستان جز بر هر قوی	کشته غمخوار و خواری می بینم
هر یک از حاکمان هفت اقلیم	دیگر براد و چار می بینم
ترک و تاجیک دایم دیگر	خصمی و گرو دار می بینم
ناجران دست در به همراه	مانده در رهگذار می بینم
بقعه خیر کشت کشته خراب	جای جمعی شرار می بینم
آندگرا من اگر بود آنروز	رو حد کوهسار می بینم

و اینصدا در کجا قصید می نویسد



# مشاهیر نعمت اللہ

۱۳۰

غم مخور آنکه مردان تویش	خرقی فصلیاری بینم
بعد از امسال چند سال دیگر	عالمی چون نکار می بینم
نایب مهدی آشکار شود	بلکه من آن شکار می بینم
چون زفتای پنهان بگنشد	شش پنهان خوش بهار می بینم
یاد شاه تمام دانا علی	سرودی باوقار می بینم
سندکان جناب حضرت او	سر سیر تا جدار می بینم

نایب شرف استون والفتویا و با و ایند و پیشد می و یک مینشود و هد  
 اسمعیل هادی و پیشد می و یکناس پس محقون شد که نایب حضرت قائم آل محمد  
 اسمعیل هادی باشد که در هضد و نه خروج کرده و بر تقابن این رکن هر چه با  
 آنحضرت کافیت که

در هضد و نه من و قر می بینم وزه شک و دجال نشای بینم  
 دین نوع دگر کرد و اسلام دیگر این سر نهانت عیان می بینم

براز کپا، یوشیده نماند که سالهای بسیار معوره و ربع مسکون بخت سلط  
 و استیلاء ملوک طواغیت و حکام مختلفه دنیا ملا استقرار و استمرار یافت  
 بود بوا سطر مخالفه و منازعت و الثیان و فرما ندهار امصار و بلدان که  
 مستلزم فساد و تباهی احوال جهان است از استقامت انما لک و اما ان و طینا  
 از طریق راهها برخواستند بدگر از آن بی طریق و دستورها چیره و مشغولی گشته  
 مزاج بنیة عالم از منتهج اعتدال بکلی انحراف یافتند بود چون از ادب قدیم قدس  
 حکیم تعلق پدید برفته بود بانکه مزاج عالم بشریت فلج و شہرین قهر و لطف اعلی  
 سپهر منزلت خورشید شوکت قدر قدر و قضا صولت خلاصه ملوک عالم زید  
 سلاطین فی آدم ابوالیفا سلطان السلاطین شاه اسمعیل الموسوی الصفوی  
 بهاد و خان مجال اعتدال باز آید لاجرم سابقه عنایت اولی آنحضرت را از  
 میان سعادت متذکران و دوزان برکزد و بتشریف کرامی و ائیناه الملک لتحصا  
 بخت بد و کینه هضد و نه داعیه کیتی ستانے و جهان نیانی از ضمیر زبده  
 دان دور بین آنحضرت سر بریزد و عبور از آنی و دانند که زمان معظم بماند

# شاه نعتنامه

۱۳۱ :

ایران و توران و دیار بکر و سواحل دریای عثمان مسخر گردانید و انرا  
از قبضه تغلب و تصرف کرد زکشان زمان استخلاص نمود که جهانرا با انواع  
عدل و احسان بیاراستد و سکه دارا ل ضرب پادشاهی در بلاد هفتاد و هفتاد  
مجرئی گردانید خطبه اشنا عشره اما منبر بر سر منبر نایب افلاک خواند و  
اکثر خلافت روی زمین را بضریش کشید و الفغار آثار مینا بعد بر زمین  
حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در آورد  
بر دانشوران کشور شعور مسنون نماید که بسیاری از فضلاء عالی تبار  
و موزجین بلاغت شعار خوارق عادات و واردات احوال و اربیبان و  
سپه و سلوک سفر و حضر که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت  
منقبت و کاشف اسرار از بی شاه نورالدین نعمت الله ولی برخواست و عوام  
هر بلاد ظاهر گردید در صفحات کتب مسطور گردانید اند خصوصاً مولانا  
منع الله نعمت الهی بعبادت روشن سائله ترتیب داده مسود و ذاق آن  
نسخه شریفه را منظور نظر داشته مجلی از آن مفصل را با نیک نعتی عبارت  
درین صفحات مرقوم میباشد و کرمه وجوده  
بدان زبیر که مولد آنحضرت ولایت منقبت در مدینه حلی بوده و فرزاد است  
منبر که اجداد عالی شان در آن دیار مشهور است چنانچه خود فرموده شعر

نعمت الله نور دین است  
از رسول الله نسیب تمام  
مدینه بودم مجاور در عرف  
که چه اصلم باشد از ملک عمر  
آب لطف او از آن ما بود  
آئین قهرش از آن بوطک  
من مجاور عالی باد ملک فخر  
جد من آسوده در شهر حلب

منقول است که در ایام سمرسالکی آنحضرت را کشف تورا حاصل بود و این دو  
بیت منبئی بریقین حال خود فرموده بیت

سرا علی که اندر سینه دارند عجب علی ولی در سینه ندادند  
نیر خالی من معلوم کردند که شیخ چله زاد بر سینه ندادند

و وقتی

# شاه نعمت الله

۱۳۲

ووقعی که سن شریفش بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح دندان کندر سید  
 التابعین او پس قرنی زاد را موافقت دندان مبارک رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم کرد و غزای تبوک از سنک مخالفان از او یافتند بود و در حضور و والد  
 بزرگوار ایشان مذکور ساخت آنجناب حاضر بود بخاطر گذر ایند که چون خدا  
 و رسول او را با این امر تکلیف فرموده بودند و چرا این ستم بر خود پسندیدند  
 همانا سلطان العاشقین در واقعه آن نور طیبین و طاهرین املا بیان  
 حال مضمون این بیانات بر ایشان خواند که

ایدرد ریای بن بحر صفا      من عشق حضرت نجد شما  
 در وفا پی رود دندان طمع      گندم از دنیوی و عقبی بی فرج  
 عاشق صادق عشق رویار      گوشت خود را و زامعدودا

مقدمه علوم نزد سید کنالدین شیرازی تحصیل نموده و علوم بلاغ و  
 علوم فقه و تفاسیر و کلام از سید شمس الدین خوارزمی و سید شمس الدین  
 مکی اخذ فرموده در مبادی احوال متن فصوص الحکم حسب الفرموده این  
 بانظام ایشان که

نانوشده حرف میخوانیم ما      این کتاب نیک میدانیها

حفظ داشتند و تا هنکاهی که سن شریفش به بیست و چهار سال گذر سید  
 یک لحظه از سعی در مطالعه و مباحثه علوم بغافل ننمود تا بر علوم چهار کتاب  
 عالم کرد پدید آتی منازل علوم رسمیه فرمود و علوم معنویه ریاضیه بر وضو  
 منبرش منکشف کنده این غزل فرموده

علم ام الكتاب حاصل ملت	لوح محفوظ حافظ دل ملت
آیة بحر محیط خوانند کن	نزد ما آن سرب حاصل ملت
آنحقیقت که مشکل هر وقت	مشکل حل و حل مشکل ملت
منزله که دیده در واکه	منزل چند از منازل ملت
اسم اعظم که صور قس ما بهم	جمع معنی هفت هیکل ملت
عشوا و قاتل است و ما مقول	جان عالم قدا می قاتل ملت

نعمت الله بما شدة واصل طلبش کون زمانه واصل ما  
 ودر طلب علوم معنوی و اطاعت معرفت عشق سرکیشون در زبان و آورد  
 قدم تصدیق در وادی سپهر و سلوک فخر و طریق تحقیق در ویشی نهاد و در  
 عالم نیستی بر نشاء حیاتش غالب گردید لباس بی اساس مالی از تن بیرون کرد  
 دامن همتش بالوده بکس و کون پشای نیستی بر همتش عالم رده  
 و هفتاد سال مثلش بیک نمیدکس بریده و این غزل فرموده انحضرتش که گویند  
 آن فرموده

ما آنکه در غم کشیدیم      دامن ز خودی بخود کشیدیم  
 پرگار صفت بجز در نظر      خط بر سر نیک و بد کشیدیم  
 در دینش بکس نمیتوان گفت      آن ترنج که از خرد کشیدیم  
 بودیم جناب و غرقه کشیدیم      واحدی بوی احد کشیدیم  
 شادمی در وان نعمت الله      هر دم جای دو صد کشیدیم

در ویش محمد مکن سلسله مشایخ او را چنین برشته نظم ان نظام داد  
 بشنوا کنون ای والی علی      وصف سید نعمت الله ولی  
 میر محمد آفتاب مجلی      کشا زا و آینه صیقلی  
 پیران سید بود سید حیدر      شاه اخلاقی گزین عالمین  
 سید ابراهیم علی پیر اوست      آنکه در خاطر نبودش غیر  
 پیرا و سید محمد از نجف      گوهر دریای شاه من عرف  
 پیرا و سید علی تمکی است      آنکه واقف بود از بالایش  
 سید ابراهیم مدنی آن ولی      هست پیر حضرت سید علی  
 باز سید قاسم آفتاب زمر      هست پیر او و اصلش از زمین  
 سید ابراهیم خاوری مکر      هست پیر آن ولی و اهنبر  
 پیر ابراهیم امام المنقین      موسی بن جعفر السلطان  
 جعفر صادق که باک و ظاهر است      گوهر بجز امامت باقر است  
 باقر است این علی بن الحسین      آنکه بر عباد و معبودان زمین

# مشاهیر نقیض

۱۳۴

سنة حسین بن علی نورینی هفت نقدیوا الحسن یعنی علی  
دمید طرف تحیات و سلاک بردوان جمله باذوالسلم  
و بعد از دوازده سال کردست ازادت بدامان سپید محمد زده و شش و روی  
بردشت و کوه و صحرا نهادند شعله آتش عشق حقیقی از دل عرفان پناهنش  
شعله و زکشته بر قفسه هر خطه وادی طی میفرمود تا بر قلعه کوه دماوند  
سرچاه گوگرد احمر رسید که قبل از آن و بعد از آن کسی با نمکان نرسیده بود  
دو وربعین که بسیار شاد و روزی بوده باشد در فصل زمستان بعد از  
پروردگار عالمیان قیام و اقدام نموده در هر شام بیرق افطار میفرمود و  
بعد از دو وربعین از قلعه آن کوه رفیع بنیان بیابان آمد مشو جرجان بهمان  
شده در کوه الوند مدتها بعد از دیانت و داشتن اربعینات گذرانند  
و با رجاله آن کوه صحبت میداشتند و با حاجی محمد صامت در آن کوه  
شرف خدمت آنظهر الله یافته و قوی چند در حدی آنحضرت بسر برد اتفاقاً  
روزی آن سلطان سالدین از آن کوه بجای میفرستند و با حاجی محمد صامت  
بود در عرض راه با و گفتند که در اینجا باش تا ما رفیق بازا آیم با تا توقف نمود  
و حضرت کرامت منقبت بجای کرده داشتند سفر بعد از چهل روز بازگشته  
بازگشت و عبور بجانب با واقع شد و با با زاد ر همان منزل که بازگشته  
بودند اپناده یافتند سینه رحمت بر پیش او زده بنظر عنایت نوازش  
فرمودند و گفتند ما از روزی چند حسب التقدر در این کوه ساکنیم  
باید بود

دلیماد رهوای الوندات دسر زلف یار دریند

بعد از این ملاقات شما با ما در ماهان کرمان روی خواهد داد و از نظر  
با با غایت گردیده مدتی مدید در منازل کوه الوند بسر بردند و چون  
از صحبت رجاله آنجا مقصودشان حاصل گردید عزیمت سفر نموده  
مدتی بی سال طی منازل کرده تا گذار ایشان بر کرمان افتاده و در راهها  
و محل اقامت انداختند با حاجی محمد صامت ایشان بوسی مشرف

# شالانغز ابد

۱۳۵

کردیده گفت عرض نماید که غریب قوش آمده و داعیه شرف ملازمت دارد  
 خادمان معروض داشتند آنحضرت فرمود که جای قوش بر بالای درخت منبتند  
 چون بابا این سخن از خدام شنید متوجه قریه فرستی قریه دروازه کرمان  
 گردید بالای درخت چنار عالی که در مسجد جامع آن موضع سربلک کشیده  
 بود رفت بر شاخ قرار گرفت و اربعین سیر بود که هر شب افطار بیکه از آن  
 درخت نمود و بعد از اربعین پائین آمده متوجه آستان ماهان شده خادمان  
 بعرض رسانیدند که بابا باز آمده بابا یاد یافت و این غزل بگذاشتند

سرخ دل در دام زلف ببری افتاد	عشوق جانان جانها برتیا خواهند داد
روی دل برید که سلطان خوانده	آمد برید که شه بنده آزاد باز
زاهد خلوت نشین از خاتم ادب برگزید	مجلس مناد کوی معانی نهاد باز
توبه شکنیم و بیکر در شراب افتاده	هر که آمد سو ما مانند ما افتاد باز
آب چشم ما چه صجله برده هر سو	شاید از معوضه ساد خطه بقدا با
خوش گشادی از گشاد نعمت الله با	نادر میخانه را بر روی ما بگشاد با

و آنحضرت منزل پای چنار که حالا بابا در آنجا آسوده است و بابا کلاه دراز  
 مشهور گشته با و حواله نمودند

هر که از در سایه قرها ما و کوفت کرچه گنجشکی بود شهباز کرد عاقبت

برضی و انور فضلا سخن و دو خاطر از هر بلعای هنر پروردگار بنا بر تیباب  
 بستون نمائند که در اول حال که سلطان ولایت کشکاه از کوه الوند پائین  
 آمده متوجه قریه و ثعبان عالیات شد چون بار خیز کر بلا رسید بشرف دنیا  
 شاه شهناش مشرق نشد شرایط طواف بتقدیم رسانید و در محل فلکاه باب  
 دید و وضو ساختن بمان یکن و وضو چهل روز در چله تابستان بر خاک پاک آن  
 مکان شریف باد و دیده گریان سیر بریده هر شب بخاک کربلائی معالی افطار نمود  
 و بعد از اتمام اربعین متوجه بغداد شد شرف زیارت روضه امام موسی کاظم  
 علیه السلام حاصل نموده متوجه نجف شریف کرد و بعد از وصول بدان  
 روضه شریف و وجه شریف طواف و دریافت مشام جان بگشاد خاک آستان ابوت

# شاه فیضیه

۱۳۶

معطر ساخت و جبین اخلاص بر توبه غیر سرشت درگاه جانیان متاسر بوده اند  
مناقض حضرت غالب غالب مظلوم کل طالب علی تریابی طالب صلوات الله وسلامه  
علیه قضا بدغیرا بر شسته نظم انظام فرموده مطلع یکی این بدین است  
از نور روی او سکه عالم صورت جنی چنین لطیف چه حاجت ز بود است  
آورده اند که آن قلا و زیناء طریقت و کاشناس را حقیقت واقصد زیارت  
بدین الله الحرام در خاطر شریف بهر سبب از راه مصر عزیمت نمود و در اشکنا  
و استحضار از منبع و ماده پیل مصر انوردی فرموده و خواست چند از وی در  
ضمن این مسافرت بظهور رسید و در کنار رود نیل حضرت ولایت منقبت را  
باید حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام  
در ریای ابرار شاه قاسم انوار و جناب خواجہ ضیاء الدین ترک و اشرف العلماء  
و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین علی بریدی و پیر تاج کبیل یا آنحضرت رفیق  
طریق بودند چون بحوالی منزل رسیدند سید حسین اخلاطی مخبر کشته خادمان را  
فرمودند تا حضرت زاد کشفه که نزد یک بخلوتش بود در آوردند حضرت ولایت  
منقبت را آن جلوس نمودند سید حسین خوانه نقل قبل از ملاقات بجهت ایشان  
فرستاد حضرت ولایت ما آب بخضار گفت نقل بمنزل دیگر اولی است و برخواستند  
بار فقا و اربعه مجلس دیگر رفتند فی الحال سقف آن صفره فرود آمد هر دو تعجب  
ماندند بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمد اولیا آنحضرت معافه نمود  
پس از آن یاران را در یافتند و همگی جلوس نمودند سید حسین بجهت کرامت تریابی  
گفت نعمت الله میخواستیم از حال شما مستفیض شویم آنحضرت فرمود که شما  
سید حسین از علوم خود افاضه فرمائید سید حسین از علوم غریبه مثل کیمیا و  
وسپا و فری برایشان ظاهر کرد حضرت شاه سید حسین گفت که مدعای ما  
کیمیا و فری محبت است

جان میدهند بجزوی هم اغنیا اگر نینداز عمل کیمیا و فقر

و همین یک صحبت و یک مجلس اتفاق افتاد و در دیگر شاه یاران را وداع نمود  
متوجه کعبه معظمه شد و بعد از قطع چند منزل حضرت مرید و مهربانان بدین

دو پیشی

# شاه نعتی

۱۳۷

درویشی داده بخدایت سید حسین فرستاده سید حسین سرخه کشوده قدک  
پنیر و مقداری آتش موزند در اندرون آن خسته یافت عجب نموده گفت در بیج که  
صحبت نعمت الله زاد دنیا فتم

آورده اند که درویشی که حقه مزبور را بجهت سید حسین میبرد در راه بخاطر  
گذرانید که گاش حضرت سید نعمت الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف  
میفرمود تا ما از عمل کیمیا بهره ور گردیده از صعوبت فقر و فاقه خلاص میگردیم  
چون بخدمت آنحضرت باز گشت بر ضمیر منیر حضرت ولایت منزلت آنحضرت در  
رسیده بود هویدا گردیده سنگ پاره از زمین برداشته پیش درویش انداخت  
و فرمود که این سنگ را نزد جوهری برده بپرس که قیمت این سنگ چندانست  
چون قیمت معلوم کنی از جوهری گرفته باز بیا و چون درویش آفتاب را بنظر  
جوهری برد جوهری پاره لعلی دید که در عمر خود مثل آن ندیده بود قیمت  
از لعل هزار درهم کرد درویش معلوم کرده سنگ را باز گرفت بخدمت  
حضرت شاه آورده آنحضرت فرمود تا آنسنگ را که لعل شده بود صلا بفرمود  
شراب ساخت و هر درویشی را قطره چشانید و فرمود

صد در دایگو شمع چاکیم	منا خاک راه را بنظر کیمیا کنیم
بنکر که در سیر معنی چاکیم	در حبس صورتیم چنین شاد چاکیم
هشیار را بجلس خودی رها کنیم	ندان ایابالی و مستان خودیم
مامیل دل بآب و گل آخر چاکیم	موج محیط و گوهر دریای عزیزیم
باری بگو که گوش بغافل چاکیم	در دیده روی ساقی بود ز جام
میگانه را بیک نضی آشنا کنیم	ما را انصاف از دم عشق است لاجرم
تاسیدانه رود لنت با خدا کنیم	از خود بر آورد رصف صاحب ما خرا

و از آنمزل روانه شد اما متوجه مصر شدند

نقل است که از درد دریای کرامت چون بصر رسید و معنای که اکنون معنای  
نعت الله مشهور است نزول نمود و در آن معنای مجذوبی بود با حاجی علی نام  
و همیشه در پیش او آتش میبوختند و از او حال غریب بسیار میبرد و خلاق



# شاهنامه

۱۳۸

مصلحت عباد عظیم با و داشتند آنحضرت بعد از آنکه اندر پیش ز ادر یافت  
از خود غایب گردیده منوجه حال او شد چون از آن توجه باز آمد مجد و برادر  
روی افتاده و آتش او را خاکستر گردیده یافت پس از زمانه مجد و پهلوش  
آمده هر پد را و از ادب آنحضرت گردید و از آن معارف بیرون رفتند و منزلی  
دیگر مجاور گردید و آن معارف بعد از او و تعالی شاه ولی مضد اهل سلوک  
و مرجع او بای فخر بود و همیشه سر پندار و درویشان را بشاد را آنجا مجاور می  
بودند و اهل مصر بآن درویشان سر پندار سلوک می نمودند و در آخر شبی  
و خادمی مناد می نمود مصحح الاشارة آنحضرت بیا یا صاحبی لطفا الله سر جوع کرده  
و مشا و الپرد را آن مکان بیلقین در کوشش فقر دنیا کنان مصر و سایر بلاد دنیا  
نموده چون مدت عمرش یکصد و ده سال رسید بدگری جوع نموده خود مجاور  
کوشه عدم گردید الغرض چون آنروز کوار بشرفند و شانه روز وصال  
کعبه مراد رسیدند و دل سر چشمه ز من مقصود سیراب گردید پس از جام فیه  
ایا شیتنا شرایتایلمر و قرب و امن و من دخله کان آمنا در کشید و لبان  
با اسام نظر الی الکعبه در پوشید و حقه هتق و کون را از گردن بیرون  
کرده که الدنيا حرام علی اهل الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنيا خیلان  
دای شوق بردوش انداختند عالمات از بین العلمین صفای عبود فرمودند  
خار فانه بر عرفان معرفت آمده صوفیان به صفای دل و مروه عزیمت نمودند  
بر حلقه توکل زد و چون شرایط طواف بقدم رسا پند صحبت ایشان با شمع یک  
الله یا قوا اتفاق افتاد و چون ب صحبت پرفیض شیخ عبید الله رسیدند و از مشغول  
بارشاد طالبان یافت لحظه توقف نموده امتحان سخنان جان بخش کرد و از مضمون  
کلام با نظامی بر کیفیت حوائش اطلاع یافتند بحال بیرون شدن از صحبت شریف  
صلاح ندانستند و در زمان صحبتش فده فرمود که در ایام سیر و سلوک  
بعد از ملاقات محبت سید محمد آقا به چون شیخ عبید الله یا قوا ندیدم هر جا بسوا  
اهل حالی معلوم نمودیم و از چون قطره وجود را چون دریا باقیم چون  
بصفت شیخ المتقین شیخ عبید الله یا قوا رسیدیم او را چون دریا و حوض

چون

# شاه تغزل بند

۱۳۹

چون قطره دیدیم

بعد از چند مجلس که با یکدیگر صحبت داشتند و نوی شیخ عبد الله کتابچه بر  
 دست گرفتند و روی بجانب انصاف آرای میدان طرفت کرده گفتای محذوم  
 زاده این کتاب حدیثی است که از جد شما میدانند و بعضی موضوعات جمع  
 آورده و در این کتاب ضبط نموده ایم بردارید و مطالعات نماید تا شاید فایده  
 که بشما برسد معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعات و حضرت و  
 مرتبت هفت سال در صحبت شیخ عبد الله با فنی مریدان سلوک مینمود و در  
 چند شبانه کوشندگان شیخ هم میفرمود مقابل هفت سال صحبت حضرت  
 در خدمت شیخ بنی علی تقی و علی السلام

شبان وادی این کی بسد براد که چند سال بجان خدمت شیب کند  
 و در مدت صاحب هفت حج باشی عبد الله کرد و بزبان و لایق توجان دو  
 آن وقت این ایات نظم نمود

شیخ ما بود در حرم محرم	قطب قدسی گانه عالم
او دشمره همیشه گزند	نفس هیچو عیبی مریم
بصفا قدم حق موصوف	هفت دریا نبرد او شبنم
شرح اسماء بد و خوش خونا	عاقبت اسم اعظم آن اعظم
بود سلطان اولیای جهان	روح قدسی داشته همه
سپنلش بود مخزن اسرار	دردش بود گنج حق مدغم
نعت الله مرید خستراوات	شیخ عبد الله است از اخم

و آنعارف مکاشف از منکر معطر سیر قند رفتند و آنجا با امر جها نگر تهور  
 پادشاه انا را الله برهانه ملاقات نمود و بیضا فتن پادشاه حاضر گردید  
 و در کوهستان سمرقند سیاحت کرد و از بیخات سیر برد و منزل او بخله  
 سمرقند در خانه خواجری کویای باغی بود پس از سمرقند بجانب خراسان حرکت  
 نمود و بدارالقدس مشرف شد و رضای سیده زیارات و ریاضات بیایست  
 و استفاضات و استمداد آن بعل آورد و بعد از آنکه شرایط استفاضه

# شاه نوری

۱۴۰

و استناده از آستان مقدس رضوی بر بردن آن مقام شریف منوچهر هرات شد و چون بدانچه رسیدد رحله سید حسینی سادات نزل نمود اما مدت بود که رسیدد حسینی و در بعضی اوقات ابرو او را سپرده در منزهات جنان سپهر میفرمود و با اصحاب چنین وصیت کرده بود که چون رسیدنم الله نامی از سلسله سادات در تاریخ هفصد و نود هجرت با این منزل رسد و صیبه زاده که صیبه سید حمزه دستان پنداش طلب بدتیم نماید که او امانت است از آنجناب نزد ما و در وقتی که سن شریف آنحضرت بیست سالگی رسید و تاریخ هجرت هفصد و نود بود در محله استسینی در شهر هرات نزل فرمود و جمعی در پیشان او فرستاد و ابلیس او را عصمت را خواستگاری نمود و در حقد از دواج در آورد و روزی چند توقف نموده بازار آرا ده سفر نمود

چون در راه دشتاد کملک هرات <sup>که از</sup> خلق آنجا یافتند حیات  
 بددوان شهر شریف نیک فال مدت عمر غریبش شصت سال

بعد از وداع اهل حال و گوشت نشینان از هرات متوجه مرغاب شد و در آن موضع قریب یکسال توقف کرده باغی طرح انداخت و از آنجا متوجه کوه بیان کوه مان کرد پس بعد از ورود بدان خطه مدت هفت سال اقامت فرمود و در آنجا شاه برهان الدین خلیل الله از کرم عدم قدم بعرضه عالم نهاد جمال با کمال باهل عالم و والد بزرگوارش اعین شاه با عالم لاهوت تاریخ تولد فرزند او هجند زاد را این قطع بیان نمود

از قضای خدای عزوجل	حی قیوم و قادر سبحان
نهیست کنشتر بود از روز	روزی آید سپهر در مشعبان
یا زدم بود ماه و وقت سپهر	ماه در حوت و مهر در میزان
پنج و هفتاد و هفتصد سال	رفت در کوبان که ناگاهنا
مهر برهان دین خلیل الله	آمد از غیب کینه زامهان
کس او با دعیم و بتانی	حاصلش با در عمر جاویدان

و در مدت اقامت کوبان بی درویشان از اطراف و بلاد ایران بقصد ملائمت

# شاه نعمة الله

۱۴۱

انامای او جملگون ناملا دست مژبدی در دامن متابعتش زنده حلقه فرمان  
بزدای ز کوش جان کشیدند  
از آنجمله مولا نازین الدین علی و سپید نظام الدین احمد که مدرس و فقیه مشهور  
بودند از شهر از خدمت آنحضرت آمله التماس بیعت و تلقین ذکر نمودند آنحضرت  
آیه بیعت برایشان خواند و تلقین فرمود که باین کیفیت فرمود که بگرد و زانو مشوجه  
قبله نشیند و گفته شد بر روی زبان راست و زانوی چپها ده و یکصد گفت  
چپ ساق دست راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانب قلب که طرف چپ است  
بجانب راست کنند همایل لا گفته شود و از جانب دست جوع کنند اله گفته شود  
و هم از جانب دست جوع کنند و سر بالا آورند لا گفته شود و سر زیر آورند میل  
بجانب دست تا بحاذی قلب رسد الله گفته شود و ذکر نفس هر چند توانست مکنت  
و آنحضرت پس از این علی را گفتند که جای شما هند خواهد بود و محل سکونای  
اگر نظام احمد شهر از و مال هر دو همانند

چون مدت مجاورت آنحضرت در کوبیان بجهت سال کشید آنگاه متوجه دارالعباد  
پزد شده سادات و قضات و اکابر و اهالی او از ماستقبال بجای آورده طریقه  
اخلاص و مژبدی مرغی داشتند و پس از گذشتن چند روز آنحضرت بموضع تفت  
که نشانی از چنانست شریف داده طرح خانقاه مبارک انداخته معازان و بنایان  
بکازبان داشته سائیر وصول بفرقاهالی ابرقوه انداختند و در منزل بابا حاجی  
شیرازی نزول اجلا فرمودند

بعد از چند روز آنسلا در دومان رسالت در حوالی آسیا طرح باغی انداخته  
غارتی بنمود در میان باغ ساخت و از آره کاشی کرده بخط جلی بر آن نقش فرمود  
که شفاء القلوب لفاء المحبوب و باز بموضع تفت باز گشت نموده چندان توقف  
فرمود تا غارت خانقاه با تمام رسید و خادم و فرارش و غیره برای خدمت تعبیر  
کرده باصل شهر بزد مراجعت نموده از راه باقو متوجه کوبیان شد چون بمنزل  
چاه قادر که مابین بزد و باقو است و اکنون بچاه و در مشهور است رسید کاروان  
دیدند و آنجا عمل قامت کرده داخل حرکت دارند و جمعی از قاطعان طریق

# بشاه نعمت الله

۱۴۲

که در سنین بودند فرستادند یافته در قافله نداشتند و تمامی تجار و غیره زاد مستقیمه  
منوچهر حضرت شدند تا حضرت را نیز یقین دادند و در خدمت حضرت و لایست منقبت از در  
غصه بجانب ایشان نگاه کرد و حرکت از دست و پای در زمان رفتن دستهای اهل قافله  
گشاده گشت اهل قافله در زمان راه نداشتند خدمت آنحضرت را و در خدمت جناب کرامت  
دینگاه از روی مرحمت قاطعان طریقی را نصیب و ارشاد نمود. از آن فعل  
قیح تویر زاد و بگشودند کشتههای ایشان اشارت فرمود اهل قافله سلامند  
آنمزل گذشت آنحضرت بفضیله با فو تشریف فرمود و بعد از دو یا فاش شرف زیارت  
حضرت امام زاده واجب التعمیر والذکریم امام زاده عبدالله بود در منزل منور و لحظه  
جلوس نموده خدام آن آستان طبق خرما بخدمت آورده آنجگره بوسن از سیاد  
نیج عدد خرما تناول کرده و آنها را در در و خود بر زمین فرو کرد بقدر تکامله  
یزدانی پنج درخت خرما بطریق پنج انگشت نزدیک یکدیگر سبز شده بارور  
کرد پدم مؤلف سنین رساله مرقوم ساخته که نام آن تالیفات این کتاب هر پنج درخت  
هر سال خرما میکند و مسانین و مجاورین بجهت شفاى امراض تناول نموده به  
اطراف بلاد میزند والله اعلم بحقیقه الحال

از عمر گرامی چه تمنع بود او را کز نخل محبت طیب عشق خورده است

و از فضیله با فو بگویند تشریف آورده بودند فرمود

اگر کبخی طلبکاری که در روپراشما بیا و نعمت الله را بشهر کویتان بنگر

حضرت ولایت منزلت یافتند از چند شاهزاده برهان الدین خلیل الله و اهل  
بیت متوجه کرمان شده و بمکاشفه در یافتند بود که کرمان زمین در احاطه شیخ  
نورالدین خوارزمشاه در پیش از با تخته لایفه نزد شیخ ارسال داشت چون  
در پیش مجلس شیخ رسید و تخته را گذاشتند و طلب شاه را بیان نمود شیخ در  
مرتب آنجناب متغیر کرد بده بمکاشفه فرود رفت و آنهاى سپر آنحضرت را در  
آسمان چهارم یافت فرمود دانستم مدعای ایشان چیست آمده اند که کرمان را  
از ما بازستانند نعمه الله آفتاب دیده اند و آفتاب را آسمان چهارم منزلت  
مضایق را ایشان بپند عا سنانده بگو که کرمان را بشما گذاشتیم

بیا بیا که مرا با نوبت جانت بیا بیا که مرا با تو و از بهات  
الفصل بعد از رسیدن جواب شیخ نورالدین خوارزمی بحضرت ولایت رقیب  
خطه کرمان را بنور طلعت جهان آرا بیا دانست و نزول در حوالی بقعه شیخ قطب  
الدین داود فرموده

هم در آن ایام خانه عالی تر و وسیع تر خود را در محل طرح انداخته و بعد از آنکه  
عما را با تمام رسیدن شاهزاده مخلص الله و اهل بیت را از کوفینان طلب فرمود  
و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سر میفرمود گذران آفتاب اوچ عرفان  
بسیار آسنا می ماهان بر پیر زالی سعادت پیدا داد که یافته سفر مان و قدیمی  
مانند آنحضرت آورد چندان اظهار اخلاص نمود که آن دره التاج ولایت  
و اغلب بود زمانها نکشود در همان مکان طرح خانقاه خرابا در و باغ خلوت  
و باغ شهدا انداخته در نهایت زودی با تمام رسید و گاه در کرمان و بعضی  
اوقات در ماهان بود که بعد از خالوانس و جان قیام می نمود صوفیان  
موصوفین صفات چیده و در پیشان در نشان پروران و ارگرد شمع جمالش  
فقد جان تنار پیتا خندند رساله مولا فاضل الله نعمت الهی تحریر یافته  
که روزی حضرت ولایت منقبت از خلوت باغ ماهان بیرون آمده فرموده  
وقت آن آمد که پروازی کنیم و ذکر بیان غرض شیرازی کنیم

با بجز در و پیشان منوجه کرمان شد از آنجا غرض شیرازان نموده و چون بکر  
بدا بر رسیدن بقا هر یک از استقام آن بند خنی و دلیل می گفتند آنجناب  
از مقدمه سینه نهادن و از ولایتا بر مشکل گشا که در آن بند بظهور رسید  
بود خبر داده فرمود که در و پیشانم در زمان ایشان این بند خنی بدست بنما  
داده اند و بعد از طی مراحل چون بحوالی شیراز رسیدند اشعالی درجات و  
علاء ذوی الاحرام و سایر خواص و عوام استقبال نمودند حضرت رسید  
شریف تر طریقه استقبال بجای آورده در وقت ملاقات رسید با حضرت شا  
با آن رحمت بزرگانی در بران بود در چنین معانقه شریف فرمود نعمت  
در بر و رحمت الله بر سر و هر کس که به شکایت الله اکبر رسیدند جناب ولایت قیام

# شاه نعمت الله

۱۴۴

فکر نمود

نعمت الله که هر و شبر از یاز همراهِ اُ عارفانه بر سر شاه اکبر می رود  
پس از نزول چون روز جمعۀ در رسید در مسجد جامع بمبئی ذای نماز جمعه  
جعی عظیم داشتاده حافظ رازی که صد و سلطان اسکندر و الی شبر از و  
شاگرد سید شریف بود فرمود تا سجاده سید شریف را در دست داشته خاک  
که اقامت نماز می کرد و سجاده که امانت حضرت کرامت منزلت را بجان بیچاپ انداختند  
همین که آنحضرت قدم در مسجد گذاشت مجموع خلافت با زاده دست بوس و پلای بوس  
آنجناب منوچهر استقبال شد هجوم مردم مان بختی رسید که نزد پل بود که سید  
شریف در پرده شوی پای خلافت هلاک کرد در نظر سلطان اولیا بر سید شریف  
افتاد خود منوچهر گشت و دست سید را گرفته از میان خلافت بیرون آورد و چون  
بمکان سجاده رسیدند سید شریف سجاده خود را بر چپ در عقب سجاده آن  
جناب انداخته فرمود که اگر نعمت الله دست شریف را بپیکر کند در پرده خلا  
هلاک کرد پدید بود

راوی ندیکه مرقوم نموده که قریب بی هزار کس از خواص و عوام در شبر از دست  
بعث با آنجناب دادند و آن ایام در و پیش فخر الدین تاجی که در سلسله نقشبندی به  
داخل بود و در سنه زادش بدامن خواجہ عبداللہ امامی صنفهانی که رخصت است  
از سلسله نقشبندی داشت زده و سالها شده بود که مشکلی در خاطر داشت  
اتفاقاً بجلس شاه نعمت الله رسیدہ فی الحال التمشکل در نظر اول بر او حل شد  
کوش نقشبندی به از تن بر آوردہ بکوش شاه در آمد و بعد از یک ماه با خواجہ  
عبداللہ امامی ملاقات نمود خواجہ عبداللہ در و پیش را گفت که گند خیر از تو  
میاید نزد پل ما میا و منغیر کرد پدید با خود قرار داد که علی الصباح بجلس شاه  
رفتہ از مباحث علوم معنی در میان میاورم تا احوال من با و ظاهر کرد  
و مسئله خپدا اختیار کرد چون روز دیگر شد بجلس آنجناب حاضر گردید و در  
آنوقت حضرت حقا پناه نکتہ از حقایق و معارف بیان میفرمود و قاعدۀ آن بود  
که هر گاه آنحضرت منکلم میگفت دیگر بر یا را ای سخن گفتن نبود خواجہ عبداللہ

# شاه نعمت الله

۱۴۵

امای تحمل نکرد که کلام آختیاب با تمام رسد و کلمه از کلمات علوم آغاز کرد اما  
هر چند خواست که میان نماید و با فتنه بیشتر نشد و توانست گفت شرمند و چیزی  
مانده در مقام معدوم و آمد از دیدی آختیاب آختیاب نمود که بشرف پوشید  
کسوت سرامی از گردید و حضرت در آیت قباب منوچه و شد فرمود

بے تکلف نعمت الله را بجوی و ز خیال نقش بندان درگذ

بالجمله حضرت شاه مخلصان شیراز را و ذاع کرده منوچه کرمان شدند و نام  
ببیند و پنج سال گاهی در شهر کرمان و گاهی در آستانه ماهان سپری کرده و نیز  
طالبان اکتفاست میفرمود

مرویش که حبیباً لایما سمولاً ناسعداً لدین محمد پدرو مولانا جلال و انحضرت  
ولایت منقبت ابدهان مبارک در دهان مولانا جلال الدین انداخته لاجرم  
او را بر علماء تقدم و ترقی روی نمود و در مدت مجاورت ماهان و قویجات  
کوه بیغان دفتر سه روز توقف فرمود و خادمان در این سه روز هر وقت غذا  
بجهت معلم شاهزاده خلیل الله اش رشته میبردند معلم را این ریاضی بخاطر  
رسید اما نوشید و بکوشی احدی نوبت نپند

ناچند من این خیر برشته خورد و بن آرد با بند آغشته خورد

بکبار چو این کتابم ندیدی من شمع نیم که رویش شسته خورد

چون حضرت کرامت پناه از سیرت از گشت شاهزاده خلیل الله فرمودند که  
معلم شما از شما کلام نموده مولانا را طلب کرد که فرمود ان ریاضی که گفته  
بنوان مولانا خواند و با شام و الطاف نوازش باقت

نقل است که در پیش موذی در شیراز باطل خندان میگفت و بعد از باطل این  
غزل که از نایب طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود خوانند

غم مخور یار که غمخوارانم

دوسر باز از ملک کاینات

گر بدوزخ مه شد خوش

ورجبت پیروی بفرمود

اول و آخر خربندت منم

چون شفای جان پیمان منم

چونکه در آتش نکهد از منم

چون فروغ طبع و کلمات منم



# شاه نصیر الله

۱۴۶

چند روزی در آنجا خواهد بود باز کشید آخر کار منم  
 هاتقی از غیب پیدا این ندا نعمت الله ما طلبکار منم  
 آنحضرت در ماهان استماع این غزل که آمد و پیش در شیراز میخواندند کرد  
 خوشوقت کردید و بعضی از درویشان اظهار نمود که در پیش مادر شیراز  
 اینغزل میخواند در همان شب آمد و پیش در شیراز آنحضرت را در واقع دید که  
 آنحضرت را در آنحضرت فرمود در پیش از خواب بیدار کند روانه اسنانه  
 ماهان کردید و در آن من بعید میسریدی آنحضرت زده بعد از چند  
 شب از منوچه کردید (من کلام آنحضرت و کلام منقبت)

ای عاشقان ایها نظام من پر برنا	ای تشنگان ای تشنگان من قطره زاده کن
ایطالبان ایطالبان ایطالبان ایطالبان حکم	من کو و ماد زار زار دین نظر دنیا کنم
گرفتن بد فعلی کند گوشه عالم در نفس	و عقل در سر دهد کجا و زان سوای کنم
مروند کوی چرخ شام و خاتم	زان در خوابان آمدنا منکره بغا کنم
پروا شمش منم جمعیت جیش منم	چو بیل اندر گلستان افشای غوغا کن
آمدن از لامکان که سید آخر زمان	پنهان شوز هر دو جانان بر غوغا کن

نقل است که با حاجی نظام الدین یکی از جانب کعب و مکران با عسا که خود بجای  
 کرمان روان گردید که از حاکم کرمان لشکر گرفته از جماعتی که از مشایخ او  
 بیرون رفته اند انتقام کشد چون بجای ماهان رسید حضرت شاه در باغ چها  
 طاق در خلوت از نواد در پیشی را طلبید فرمود که بعضی از سواران از ما آستانه  
 میناید بر سر راه ایشان و در میان سواران ایشان سوار می که بر فلان آید  
 نشسته و فلان رنگ لباس پوشیده با و بکوی که همراه تو را میطلبید و پیش  
 رفته پیغام رسانید آن سوار با اتفاق در پیشید و بلیغ خلوت آمده از آب  
 بزیر آمد آنحضرت از خلوت بیرون آمده استواران را طلبید در بغل گرفت چون در  
 از او بیاز داشت آن سوار بهوش گردید آنحضرت باز باندر و در خلوت رجوع  
 فرمود و او سر و زو سر شیک بهوش و بی شعور بود بعد از سه روز که بهوش  
 باز آمد سواران خود را طلبید و لباس از بر بیرون کرده نزد ایشان انداخت و